

می گفتند. افسانه‌هایی بودند که بیشتر جنبه قصه داشتند و کمتر در آنها عقاید مذهبی آمده بود. از آن جمله بودند افسانه‌های مربوط به هرکول و رفتن قوم آرگونوت (۱) به دنبال پشم زرین. اما عقاید مذهبی قدیم نیز در افسانه‌ها گنجانده می‌شد. همه مذاهب قدیم صدها افسانه داشتند که در آنها از خدایان و نیمه خدایان و قدیسین مقرب در درگاه خدایان و از حوادث غیر واقعی که برای اثبات حقانیت و تأیید ارکان مذهب خود می‌آوردند صحبت می‌شد. طبیعی است که نمی‌توان به صحت وقایع منقول در افسانه‌های اساطیری باور داشت. هیچ دلیلی در دست نیست که بتوان گفت قهرمانان افسانه‌های اساطیری وجود داشته‌اند یا به ماجراهایی که از آنان نقل می‌کنند ایمان آورد، چه، همه آنها نتیجه خیالبافی هستند. و اما داستانهای منقول در انجیلها نیز فقط و فقط افسانه‌های مذهبی بوده و همانها هستند که اساس معتقدات مذهب مسیح را تشکیل می‌دهند. مقصود نویسندگان انجیلها نه این بوده است که وقایع تاریخی نقل کنند بلکه می‌خواستند به پیروان دین خود

1 - Argonauts نام پنجاه پهلوان است که باهم بر کشتی Argo نشستند و به دنبال پشم زرین به سرزمین کلشیده رفتند. از آن جمله انبیا کاستور و اورفه و هرکول و پلهوتلاسون. (سیتولوژی یونانی)

ایمان نالتین کنند و قواعد مذهبی به دست بدهند.

ممکن است مؤمن به دین اعتراض کند و بگوید :

آیا قابل تصور است که کتابی که آنهمه مردم در او به چشم

کتاب مقدس می نگرند مجموعه‌ای از افسانه‌ها باشد ؟

آیا نظیر چنین چیزی در تاریخ بشریت اتفاق افتاده است ؟

می گوئیم بلی، و حتی بیش از یک بار اتفاق افتاده است !

تقریباً همه ادیان، کتب « مقدس » مخصوص به خود

دارند که از انجیلها بهتر یا بدتر نیستند. آن کتب نیز

متضمن افسانه‌های اساطیری دربارۀ خدایان و پهلوانان و

پنیا مبران و آدمیانی هستند که ایشان را تابه مقام خدایی بالا

برده اند. آری، هر آیینی میتولوژی مخصوص به خود دارد.

در مجالس بزم و اعیاد یونانیان قدیم آواز خوانان

دوره گردی بودند که خود اشعاری فی البداهه در توصیف

و تجلیل خدایانی چون زئوس (۱) و آرتمیس (۲) و پوزیدون

(۳) و هرمس (۴) و آفرودیت (۵) و دیونیزوس (۶) می -

۱- Zeus خدای خدایان در میتولوژی یونانی که رومیان او را «ژوپتر»

خواندند. ۲- Artemis دختر زئوس و الهه شکار که رومیان او را

«دیان» خواندند. ۳- Poseidon خدای دریاها که رومیان او را

«نپتون» خواندند. ۴- Hermes پسر ژوپتر و خدای فصاحت و

تجارت و دزدان. رومیان او را «سرکور» خواندند. ۵- Aphrodite

الهه زیبایی که رومیان او را «ونوس» خواندند. ۶- Dionysos

خدای شراب، که رومیان او را «باکوس» خواندند. (مترجم)

سرودند و به آواز می خواندند. و نیز ماجرای قهرمانی - های پهلوانان افسانه‌ای نیمه خدا و نیمه انسان را حکایت می کردند. مثلاً افسانه هر کول نیمه خدا و نیمه انسان که نیروی جسمانی و شجاعتی خارق العاده داشت و هنر - نمایی های باورناکردنی از خود به ظهور می رسانید در همه جا شایع بود. در این مورد بی فایده نیست خاطر نشان سازیم که بموجب این افسانه هر کول نیز مانند مسیح از چیلها از يك خدا و يك زن سخاکی به وجود آمده و او نیز با رنج و شکنجه جان داده است.

بسیار پیش از آنکه افسانه مسیح به وجود بیاید فریژی (۱) ها يك افسانه اساطیری راجع به آتیس Attis نیمه خدا و نیمه انسان داشتند و این افسانه بسیار به داستان عیسی شبیه بوده است. فریژیها معتقد بودند که آتیس را دختری باکره به نام نانا Nana زائیده و نطفه آتیس به طرز معجز آسایی در شکم او بسته شده است. آتیس مرده و سپس زنده شده است و فریژیها به افتخار رستاخیز او

۱ - Phrygie فریژیة یکی از کشورهای باستانی واقع در مرکز آسیای صغیر که شهر قونیه فعلی و شهر باستانی تروادرا آن واقع بوده است. این سرزمین در قرن هشتم قبل از میلاد به دست کره زوس پادشاه لیدی و سپس به دست کوروش کبیر پادشاه ایران افتاد. بعد اسکندر مقدونی و پس از یونیان رومیان آن را تصرف کردند. (مترجم)



نمونه‌ای از افسانه تثلیث مسیحیت که از میتولوژی مذاهب قدیم
مخصوصاً از هندویان گرفته شده است. شیواخدای رقص هندیان
نیز سه چهره داشته است.

چشن‌های باشکوهی شبیه به عید پاک مسیحیان برپا می‌کردند.
افسانه‌های اساطیری هندیان قدیم در کتابهای مقدسی
بنام وداها (Vedas) گردآمده است. در آنها نیز صحبت



اینک نمونه‌ای از تثلیث در مذهب هندوئیسم که شیوا را
 با سه چهره نشان می‌دهد.

از خدایان و نیمه‌خدایان است. قبل از ظهور مسیحیت و
 ایرانیان قدیم هم کتابهای مقدسی به نام اوستا داشتند که
 آنها نیز پر از افسانه‌هایی درباره‌ی خدایان و قهرمانان بودند.

این کتابها نیز از لحاظ وقایع غیر واقعی بی شماری که متضمنند دست کمی از انجیلها ندارند.

در اوایل، افسانه‌های اساطیری شفاهاً نقل می شدند یعنی آوازه خوانان و نقالان دوره گرد آنها را به آواز می خواندند و نقل می کردند و روحانیون ضمن موعظه های خود می گفتند، و به این ترتیب از پیران به نسل های بعدی منتقل می شدند. در آن ایام متن کامل مدونی از آن افسانه ها وجود نداشت. هر کس می توانست ضمن نقل آنها برای دیگران تغییراتی در آنها بدهد که گاه بدون عمد میشد، یا آنها را خلاصه کند، یا جزئیاتی از آنها حذف کند، یا چیزهایی بر آنها بیفزاید تا داستان را طولی تر و جذاب تر کند، و این مسلماً پیش می آمد.

بعدها شروع به تدوین آنها کردند. معمولاً داستان های مربوط به فلان خدا یا بهمان پهلوان افسانه ای را در یک کتاب گرد می آوردند و ضمن تدوین آنها بار دیگر تغییرات زیادی در آنها می دادند. وقتی افسانه واحدی توسط اشخاص مختلف و در نقاط مختلف نوشته میشد متن های مختلف الزاماً باهم یکسان نمی بودند. در یک جا همان افسانه به صورتی حفظ میشد و در جای دیگر به نحوی دیگر نقل میشد، و بدین ترتیب اغلب اوقات امر به تناقضاتی

شبهه به تناقضات انجیلها منتهی می گردید.
 پس انجیلها چگونه به وجود آمده و چگونه «کتب
 مقدس» مذهب مسیحی شده اند؟ برای حل این مسئله با و آ
 باید مبانی خود مسیحیت را روشن سازیم.

ظهور مسیحیت و پیدایش انجیلها

از عمر مذهب مسیحی در حدود نوزده قرن میگذرد.
 این مذهب در کشورهای مشرق زمین که مغلوب و منکوب
 امپراتوری روم شده بودند طلوع کرد و در بین غلامان که
 وحشیانه استثمار می شدند و دهقانان ورشکسته و فقیر و
 ینوایان دائماً گرمته و بیکار در شهرهای آسیای صغیر و
 سوریه و مصر شیوع یافت.

زندگی «کارگران و ستمکشان» به چنان درجه ای
 از سختی رسیده بود که قابل تحمل نبود، چنانکه از فرط
 غمی، اغلب، حلیه اربابان خود سر به شورش بر می-
 داشتند. امپراتوری روم بارها بر اثر قیام بردگان به لرزه
 درآمد. مخصوصاً قیام بردگان سیسیل در سال ۱۳۶ قبل
 از میلاد و قیام اسپارناکوس در سالهای ۷۳ - ۷۱ قبل از

میلاد سخت و خونین بود. اربابان امپراتوری روم برای خاموش
 کردن آتش این شورشها رنج فراوان می بردند و بدین منظور

مرتکب وحشیانه ترین بیرحمی ها می شدند. دهقانان نیز شورش می کردند و کشورهای مستعمره روم بارها علم طغیان برافراشتند. با این وصف در آن دوران هیچکس نتوانست چنانکه باید قدرت امپراتوری روم برده دار را متزلزل سازد.

در آن ایام، هنوز نیروی انقلابی مشکلی که بتواند نظم اجتماعی موجود را درهم بشکند وجود نداشت. غلامان و دهقانان غیر متشکل و پراکنده بودند. هدف مشترک روشنی نداشتند و بدین جهت نمی توانستند متحد شوند قبا با هم دست به مبارزه بزنند. هیچ تلاشی نه تنها منجر به آزادی نمی شد بلکه بهبودی هم در شرایط زندگی ستمکشان به وجود نمی آورد. بنظر می آمد که هیچگاه لرزه بر ارکان سلطه برده داران نخواهد افتاد.

معمولاً در چنین دورانهای بسیار سخت و طاقت فرسا است که افکار مذهبی در توده ها قوت می گیرد. مردم که اعتماد به نفس خود را از دست می دهند و در این دنیای دشمن نما مایوس و تنها می مانند با شوق و جذبه خاصی رو به آسمان می کنند.

عین همین ماجرا در امپراتوری روم روی داده است. قشرهای زیرین اجتماع که زجر دیده و ناتوان، در مبارزات

انقلابی شکست می خوردند بیش از پیش به « منجیان » آسمانی امید می بستند و منتظر می ماندند تا آنان از آسمان فرود آیند و در جهان عدل و داد بگسترانند. ایمان به چنین منجیانی قبل از مذاهب متعدد بخصوص در ادیان شرقی وجود داشته و این مذاهب سرعت در میان ستمکشان کشورهای مختلف شیوع یافته بود. در ایران باستان آیین مهرپرستی (میترا)، در مصر آیین « اوزیریس » و در یونان قدیم مذهب دیونیزوس زاگره - Dionysos zagree نمونه هایی از این ادیانند. در این مورد باید خاطر نشان ساخت که افسانه اساطیری « زاگره » شباهت بسیار به افسانه مسیح دارد: زاگره نیز مانند مسیح از باکره ای به نام کورا Cora متولد شده ، برای باز خرید گناهان بشر به زمین فرود آمده ، سپس مرده و باز زنده شده است.

اعتقاد توده های مردم به یک منجی آسمانی و امید به ظهور او بعدی شدید بود که امپراتوران نیز برای اعتلا و تحکیم بنیان قدرت خود از آن استفاده می کردند و خود را « منجی » می نامیدند. کتیبه ای راجع به او گنوست امپراتور روم که در سال نهم قبل از میلاد نوشته شده است قابه امروز باقی مانده و متن آن چنین است :

«برای ما و برای تمام کسانی که پیرو ما هستند او به مثابه منجی فرستاده شده است... روز تولد این خدا برای تمام دنیا آغاز خبرهای خوشی بوده که از او به خلق رسیده است.»

این کتیبه درخور امان نظر است. نخستین نکته قابل توجه این است که در آن، از امپراتور به عنوان «نجات دهنده آدمیان» یاد شده است یعنی او را به مقام خدایی رسانده اند. نکته دوم که بسیار مهم است کلمات «خبرهای خوش» است. کتیبه به زبان یونانی نوشته شده و در زبان یونانی به اخبار خوش می گویند Evangelion (اوان-جلیون) که همان انجیل است. این بدان معنی است که در آن زمان مراد از انجیل اعلام خبر ظهور یک خدای منجی بوده است. بنابراین روحانیون مسیحی نام کتاب «مقدس» خود را خودشان اختراع نکرده بلکه آن را از ادیان قدیمی اقتباس کرده اند.

ایمان به ظهور یک منجی مخصوصاً در نزد یهودیان بسیار قوی بوده است. قبلاً در دوران اسارت ایشان در بابل این پیشگویی در مذهبشان می شد که خدا نخواهد گذاشت تنش نابود شود و بالاخره او را نجات خواهد داد و بدین منظور یک منجی یعنی یک مسیح خواهد فرستاد تا دنیارا بهشت کند، و این مسیح از دودمان داود شاه خروج خواهد کرد.

این عقیده به ظهور مسیح نجات بخش در بین یهودیان هم که در آن ایام در خارج از سرزمین یهودیه می زیستند شایع بود لیکن تصور ایشان از منجی غیر از آن بود که در سرزمین فلسطین داشتند. ایشان منجی را به صورت مردی که قیام کند و ملت را به دنبال خود بکشد تصور نمی کردند. بلکه او را موجودی خارق العاده می پنداشتند که آدمیان را با وسائلی غیر مادی یعنی با وسائل خدایی نجات می دهد. در بین ملل آسیای صغیر و مصر و سایر کشورها نیز اغلب از مسیح ها سخن میرفت. گاهی آنان را زنده و در میان مردم می پنداشتند که به نجات خلق مشغولند و گاه نیز می گفتند که مدت ها پیش آمده اند و باز باید برگردند.

گاهی يك شخص حقیقی را مسیح می پنداشتند لیکن بیشتر اوقات این آوازه ها بجز ثمره خیالبافی چیز دیگری نبود.

يك وقت هم کسی شایع می کرد که مسیح متولد شده است و این خبر بین مردمی که روز و شب چشم به راه او داشتند به سرعت می پیچید. خبر دهان به دهان می گشت و هر کس چیزی از خود بر آن می افزود و بدین ترتیب شاخ و برگ بسیار پیدا می کرد. بدین گونه خیالبافی توده ها افسانه را جمع به مسیحی که وجود نداشته، راجع به کیفیات عجیب و

غریب تولد او، راجع به معجزاتی که می کرده و راجع به پیروزیهای او بردشمنانش به قالب زده است. اغلب، داستان مرگ او را نیز می ساختند و این حتماً لازم بود چون با وجود ظهور وی وضع مردم همیشه همان بود که بود و نجات خلق به درازا کشیده بود. آنگاه به دروغبافی می پرداختند و می گفتند که مردمان بر اثر گرایش به ارتکاب گناه نگذاشته اند «منجی» رسالت خود را به انجام برساند، لیکن بزودی باز خواهد گشت و چه بهتر که این بار با تمام شکوه و جلال خویش باز خواهد آمد.

این افسانه‌ها که به نقل آنها منجی قبل آمده و سپس ناپدید شده و این همه در سرزمین فلسطین روی داده است به سهولت در سرزمینهای دیگر شایع می شد، علی الخصوص که بسبب بعد مسافت، تحقیق در باب صحت و سقم آنها بسیار مشکلتر بود.

بدینگونه افسانه عیسی مسیح یعنی همان مسیح موعود، همان منجی که مردم چشم به راهش داشتند، به وجود آمد. این افسانه در شهرهای آسیای صغیر و سوریه و مصر پا گرفت و به صورت نقلهای شفاهی در شهرها و آبادیهای امپراتوری روم شایع گردید. در حدود سال ۶۸ میلادی نویسنده ناشناسی این افسانه را بصورت نوشته در آورد

و نام آن را «مکاشفه یوحنا» (Apocalypse) گذاشت. این کتاب بسیار پیچیده و مبهم و درهم است و مفاد اصلی آن را پیشگویی های راجع به ظهور قریب الوقوع مسیح منجی تشکیل می دهد. در آن کتاب تقریباً هیچیک از مطالبی که در انجیلها درباره زندگی و مرگ مسیح آمده است دیده نمی شود. مؤلف در تدوین این کتاب به اشارات بسیار مبهم و تاریک و جملات بسیار کلی و به کنایات اسرار آمیز و مغلط متصل شده است. در آن زمان افسانه مسیح بصورتی که در انجیلها منقول است هنوز وجود نداشت و در طی قرن بعد بود که صورت قطعی یافت و بر آن شاخ و برگها افزوده شد.

شایعات مربوط به مسیح در بین توده های ستمکش امپراتوری روم بسرعت منتشر شد. ما قبلاً شرح دادیم که چرا این توده ها انتظار نجات دهنده ای را می کشیدند و به ظهور قریب الوقوع او ایمان داشتند. به علل مختلف که ما بعداً به آنها اشاره خواهیم کرد افسانه مسیح بیش از افسانه بسیاری از «منجیان» دیگر شدت تأثیر داشت و به دلها نشست.

در امپراتوری روم اجتماعاتی واقعی از پرستندگان این منجی خیالی که هیچگاه به وجود نیامده بود تشکیل

گردید. کم کم آیینی به وجود آمد و سپس آداب و مراسم متعددی پیدا شد که هنوز در مذهب مسیح باقی است. کشیشانی برای مذهب جدید ظهور کردند و صومعه‌هایی برای اداره آن اجتماعات تشکیل شد، و سپس اسقف‌ها پیدا شدند. واعظان از اجتماعی به اجتماع دیگری رفتند و سخنان دلنشینی در باره مسیح نوظهور، درباره عیسی مسیح می‌گفتند و هر بار شاخ و برگهای تازه‌ای بر آن می‌افزودند. این روایات جمع آوری و تدوین شد؛ ارتباطاتی مابین آن اجتماعات برقرار شد و مکاتباتی مابین آنها آغاز یافت. کم کم نوع خاصی از ادبیات مذهبی به وجود آمد و آن، «مراسلات» (Les Epitres) یعنی نامه‌هایی بود که واعضان و مبلغان مذهب به اجتماعات مختلف می‌نوشتند. از آن جمله، «مراسلات سن کلیمان» و «سن اینیاس» و «پلی کارپ» و «برنابه» و نیز رسالاتی که کلیسا به «پل» حواری نسبت می‌دهد معروفند، و حال آنکه «پل» حواری هرگز وجود نداشته است. و نیز مجموعه‌ای از کلمات قصار (Maximes) منسوب به مسیح پیدا شد که آن را لوژیا Logia نامیدند. پس از آن، انجیل‌های یکی از پی‌دگیری ظاهر شدند.

در طی يك قرن ونیم با دو قرن انجیل‌های متعددی

نوشته شد. هر اجتماعی هر قدر هم ناچیز بود انجیلی مخصوص به خود داشت: مثلاً انجیل توماس، انجیل ژاک، انجیل نیکو دم، انجیل پطرس، انجیل متای دوم. انجیل مصریان، انجیل ایونیت ها و غیره. نویسنده انجیل منسوب به لوقا چنین می نویسد: «... بسیاری دست خود را دراز کردند به سوی تالیف حکایت آن اموری که نزد ما به اتمام رسید ...» (انجیل لوقا، باب اول، آیه اول)، بطوریکه در اوایل قرن چهارم میلادی بیشک ده ها انجیل نوشته شده بود.

این انجیلها اختلافات زیادی باهم داشتند و علت این بود که اجتماعات اولیه مسیحی از کسانی تشکیل یافته بودند که چه از لحاظ وضع اجتماعی و چه از نظر ملیت باهم اختلاف داشتند. این اشخاص در درجه اول غلامان و دهقانان و پیشه وران و صنعتکاران فقیری بودند که معرفت ملیت های ستمکش بشمار می رفتند لیکن از اعضای طبقات مالدار نیز در میان ایشان وجود داشت. تمام این مسیحیان دارای تمایلات سیاسی و مذهبی مختلف و حتی از بعضی جهات مخالف بودند و بهمین جهت انجیلهایی که ایشان می نوشتند باهم اختلاف پیدا می کردند.

نه تنها بعلمت نویسندگان مختلف انجیل های مختلف وجود داشت بلکه حتی بین نسخه های مختلف يك انجیل و احد تناقضات

متمعددی بود. ماقبلا یادآور شدیم که در آن زمان صنعت چاپ نبود و کتابها را پادست رونویس می کردند. مابین کسانی که به این کار اشتغال می ورزیدند اشخاصی بودند جاهل یا کم سواد. این اشخاص در رونویسی غلط های فاحش می کردند و اغلب فلان و بهمان بند از کتاب را تغییر می دادند یا بندی را که باب طبعشان نبود حذف می کردند و بجای آن بند دیگری طبق ذوق و معتقدات خود بر آن می افزودند. بر اثر این وضع اتفاق می افتاد که دو نسخه از یک انجیل واحد (مثلا انجیل منسوب به مرقس) بهم شبیه نمی شدند. بعلاوه انجیلها به زبانهای مختلف ترجمه می شدند و این کار اغلب توسط کسانی صورت می گرفت که صلاحیت کافی نداشتند و بیشتر بر ابهام و تناقض می افزودند.

همه این عوامل موجب شد که هر ج و مرج کامل در کتابهای «مقدس» پدید آمد. طبیعی است که اداره کنندگان کلیسای مسیحی این وضع را به نفع کلیسا نمی دیدند و در این شرایط برای ایشان مشکل بود که همه اجتماعات را به فرمان خود در آورند، چه در واقع هر گاه اجتماعات مختلف به کتب «مقدس» مختلف استناد جویند عقاید مختلف از آن نتیجه خواهد شد. لذا «پدران روحانی» کلیسا در

صده برآمدند که از تعداد انجیل‌ها بکاهند و برای نیل به این منظور فقط تعداد خیلی از آنها را «مقدس» بشمارند. اما این خود کار آسانی نبود.

آنگاه مابین فرقه‌ها و دسته‌های گوناگون مسیحی نبود سختی بر سر این موضوع در گرفت که کدام دسته از انجیل‌ها را «مقدس» بشمارند و کدام‌ها را مردود بدانند. در آن هنگام مسیحیان به فرقه‌های بیشماری از قبیل «منوفیزیت» ها و «مارسیونیت» ها و «تیکلابی» ها و «دوسنت» ها (Docetes) و «مانوی» ها و «منوتلیت» ها و «ایونیت» ها و «آریانیست» ها و گروه‌های متعدد دیگری تقسیم میشدند. و هر یک از این گروه‌ها ادراکی خاص به خود از مسیحیت داشت. فبرد شدیدی که گاه تا مرحله دست به یقه شدن می‌رسید مابین ایشان حکمفرما بود.

در صده برآمدند انجیلی‌هایی را که مورد قبول همه باشد مشخص سازند. این بود که در حدود سال ۱۷۰ میلادی شخصی بنام تاتین Tatian از مسیحیان سوریه، از روی انجیل‌های متعدد کتابی به نام «توافق الالحان» L. Harmonie تألیف کرد که تا دو قرن یگانه کتاب «مقدس» اجتماعات مسیحی سوریه و فلسطین و مصر و آسیای صغیر بشمار می‌رفت. بعداً اسقف انطاکیه موسوم به ثئودوره Theodo ret

فرمان داد تا همه نسخه‌های «توافق‌الاحقان» را گرد آورند و بسوزانند. بدینگونه چندین صد نسخه از آن کتاب طعمه آتش گردید. در حدود سال ۱۴۰ میلادی یکی از علمای دینی موسوم به مارسیون Marcion (که بعداً کلیسا او را در شماره مرتدین دانست) تنهاده رساله پل حواری و یکی از انجیلها را «مقدس» اعلام کرد. این نخستین «قانون» یعنی نخستین فهرست رسمی بود که برای کتب «مقدس» تعیین شد. بعدها این مسئله که کدام یک از انجیلها را باید صحیح و «قانونی» و «ملهم از خدا» دانست بارها در شوراها و کلیسا مابین روحانیون و علمای دینی به بحث و شور گذاشته شد. کلیه انجیلها، هم در خود تناقضاتی داشتند و هم با یکدیگر مغایر بودند بقسمی که انتخاب از میان آنها امری مشکل بود. بالاخره شورای لاودیسه Laodicee که در سال ۳۶۴ تشکیل یافت تصمیم گرفت که از آن پس فقط انجیلهای منسوب به متی و منسوب به مرقس و منسوب به لوقا و منسوب به یوحنا، که هم امروز جزو کتاب «وصایای جدید» هستند «مقدس» شمرده شوند و سایر انجیلها را Apocryphel یعنی مردود و مجعول اعلام نمودند.

دربادی امر ممکن است عجیب بنظر برسد که چرا

متن انجیلهایی را که بالاخره قبول نهایی یافته بودند با هم مطابقت نکرده اند، چون بهر حال تجدید نظر در چهار انجیل بنحوی که لااقل تناقضی با هم نداشته باشند امکان پذیر بوده است. علت این است که این چهار انجیل کتاب «مقدم» اجتماعات مختلف مسیحی و متعلق به مهمترین اجتماعات هم بوده اند. درجایی به انجیل منسوب به مرقس عقیده داشتند و در جای دیگر به انجیل منسوب به لوقا و هکذا؛ و اگر می خواستند متن آنها را تغییر بدهند موجب ناخشنودی اجتماع مربوطه می گردید. این بود که ناگزیر بایستی با تناقضات بسازند و آنها را به همان حال بگذارند. با این وصف، حتی پس از شورای «لائودیسه» باز مدتهای مدید بر سر اینکه کدام یک از کتاب های وصایای جدید بایستی «مقدس» شمرده شوند مباحثه و منازعه ادامه داشت. جنجالی ترین مشاجرات راجع به رساله «مکاشفه یوحنا» و «مراسلات» بود ولی این نه بدان معنی است که راجع به خود انجیلها اختلافی نبوده است. راجع به انجیلها نیز در شورای هیپون (سال ۳۹۳) و شورای کارتاژ (سال ۳۹۷) و دوبار در شهر رم (در آغاز و انجام قرن پنجم) بحثهایی شده است. اکنون مشکل است بگوییم که دسته های

مخالف آخر چگونه توانستند با هم کنار بیایند. آنچه میدانیم اینست که این شوراها صحنه تصادمات شدید بوده‌اند چنانکه اغلب اوقات طرفین حتی دست به یقه هم می‌شده‌اند. خود روحانیون کلیسایی حکایت می‌کنند که در شورای نیهه Nicee نیکلا اسقف میر myre سیلی آبداری به گوش آریوس Arius یکی دیگر از اسقف‌ها نواخت. این سخن مسلماً افسانه است چون منابع تاریخی چنین واقعه‌ای را تأیید نکرده‌اند، لیکن اینگونه افسانه‌ها مبتنی بر این واقعیت است که در شوراهای کلیسا اغلب زد و خورد نیز پیش می‌آمده است. از این نظر، شورای عمومی سال ۴۴۹ که در نقطه‌ای موسوم به افزه Ephese تشکیل شد بسیار جالب بوده است. در آن شورا، برسوماس Barsumas اسقف اعظم، فلاوین Flavien بطریق قسطنطنیه را چنان به شدت کتک زد که او کمی بعد بر اثر آن بمرد. و امادپوسکور Dioscore بطریق اسکندریه که ریاست شورا را بر عهده داشت برای آنکه پیشنهادهای خود را به کرسی بنشانند به شیوه جالبی متوسل شد: منشیان او صورت جلسه را با درفش‌های نوک تیزی که يك نوع قلم حکاکی است (Style) بر روی الواح آغشته به موم می‌نوشتند. وقتی آن غده از اعضای شورا که با «دیوسکور» موافق

نبودند پیشنهادهای او را رد کردند. منشیان با آن درفش‌ها به جان مخالفان افتادند و بازدن ضرباتی به حساس‌ترین اعضای ایشان و ادارشان کردند که صورت مجلس مورد نظر دیوسکور را امضا کنند:

باری، دیوسکور بطریق اسکندریه مخالفان خود را بدین گونه «مجاب» کرد.

انجیلهای مردود

انجیلهایی که کلیسا آنها را مردود شناخته است حاوی چه مطالبی بوده‌اند؟

همه آن انجیلهای که دست ما نرسیده‌اند چون بیشک بسیاری از آنها مفقود شده‌اند و دانشمندان فقط چندتایی از آنها را پیدا کرده‌اند. با این وصف از همان‌هایی که در دسترس ما هستند می‌توانیم درباره ماهیت و مفهوم انجیلهای مردود قضاوت کنیم.

بعضی از آنها کاملاً محفوظ مانده‌اند مانند انجیل سن توماس و انجیل سن ژاک و دو انجیل نیکو دم. از بعضی دیگر فقط قسمتهایی در دست است، و بالاخره از برخی نیز فقط عنوانی مانده که در کتابهای هم‌عصرشان اشاره‌ای به نامشان شده است. ذیلا اسامی انجیلهایی که از آنها فقط

قسمتهایی باقی است و انجیلهایی که فقط عنوانشان مانده است ذکر می شود: انجیل مصریان ، انجیل ابدی ، انجیل آندره ، انجیل آپل (Apelle) ، انجیل اثنی عشر (des Douze) انجیل برنابه ، انجیل بساتلمی ، انجیل بازیلید ، انجیل سرننت (Cerinthe) ، انجیل حوا ، انجیل عبریان ، انجیل مانوی ها ، انجیل مارسیون ، انجیل تکامل (Perfection) ، انجیل فیلیپ ، انجیل بطرس ، انجیل تاتین ، انجیل والانتن ، انجیل سوری ها ، تاریخ ولادت مریم ، انجیل صباوت ، و غیره . چنانکه می بینیم تعداد کتابهای «مقدسی» که کلیسا آنها را مردود دانسته است بسیارند . حال این سؤال پیش می آید که چرا کلیسا آنها را مردود شناخته است؟

بدو می توان چنین تصور کرد که شاید بین آنها و انجیلهای قانونی اختلاف اساسی وجود دارد ، و کلیسائیز همین را می گوید . اما این ادعا غلط محض است . کافی است انجیلهای مردودی را که در دسترس ما هستند تماماً بخوانیم تا مشاهده کنیم که در اساس هیچ فرقی با انجیلهای قانونی ندارند .

برای نمونه یکی از آنها مثلا انجیل سن توماس را که درباره دوران کودکی عیسی است بگیریم . این انجیل

زندگی عیسی را از پنج تا دوازده سالگی به تفصیل حکایت می‌کند. در آن انجیل منقول است، که عیسی از همان اوایل طفولیت معجزاتی می‌کرده است. مثلاً يك روز که در کنار رودخانه‌ای به بازی مشغول بوده است از گل رس دوازده شکل گنجشک می‌سازد و بعد به آنها فرمان می‌دهد که بپرند و گنجشکها می‌پرند. بار دیگر با کودکان بازی می‌کرده و درشها چاله‌ای کنده بوده که پر از آب شده بود. یکی از بچه‌ها آب آن چاله را خالی می‌کند، «پسر خدا» بر او لعنت می‌کند و «بلافاصله آن کودک خشک می‌شود».

بنا به روایت انجیل من توماس معلمین عیسی هم از دست او زندگی خوشی نداشته‌اند. کافی بوده است که عیسی از یکی از ایشان دلخور شود تا فوراً آن بدبخت به مصیبتی گرفتار آید. چنانکه يك روز معلمی که از عیسی مکدر شده بود به او توسری زد... بچه لعنتش کرد و معلم بیچاره بلافاصله افتاد و مرد. «عیسی از همان زمان کودکی مرده‌ها را زنده می‌کند، بیماران را شفا می‌بخشد و خلاصه درست و حسابی معجزه می‌کند».

انجیل‌های مردود دیگر نیز معجزاتی عجیب‌تر از اینها از عیسی نقل می‌کنند. مثلاً انجیل من ژاک داستان فرار یوسف و مریم را با طفلشان به مصر به تفصیل حکایت

می کند و مدعی است که آن «خانواده مقدس» را شیرها و پلانگها در بیابان هدایت می کردند، و وقتی ماران به ایشان حمله ور شدند همه به يك اشاره عیسی رام شدند. يك روز نیز آن «خانواده مقدس» وارد معبد بت پرستان شدند و بلافاصله سیصد و پنجاه و پنج بت که در آن معبد بودند بر زمین افتادند و خرد شدند. و بقیه داستان از همین قماش است.

در انجیل عربی ضمن بسیاری از افسانه های دیگر، این افسانه هست که روزی اجنه جوانی را تبدیل به قاطر کردند. به محض اینکه عیسی سوار آن شد قاطر دوباره بصورت انسان درآمد.

ولا بد خواننده خواهد گفت: اینها افسانه است، و حق هم با او است ولی آخرین این افسانه های عجیب با افسانه های بیشماری که در انجیل های قانونی ذکر کرده اند چه فرقی است؟ بین افسانه بر روی آب همچون بر خشکی رفتن، کوری را به صرف دست مالیدن به چشم او پینا کردن و مردگان را زنده کردن و هزاران معجزه عجیب که در انجیل های قانونی حکایت شده است با قصه های شگفت انگیزی که در انجیل های مردود می خوانیم چه تفاوتی هستند؟

مابین انجیل‌های مردود بعضی هستند که وجود عیسی را بصورت انسانی که گوشت و پوست و استخوان داشته است قبول ندارند و بهمین جهت از عیسی که انسان بوده باشد و از زندگی و اعمال او بسیار کم سخن می‌گویند. عیسی در آنها بصورت روحی مرموز، به صورت «کلمه» که فقط ظاهری از انسان دارد معرفی شده است. در دین مسیحی فرقه‌ای هست به نام دوسهت Docele که نام خود را از کلمه یونانی «دوکین» Dokein گرفته است. به موجب تعالیم این فرقه عیسی آدم خاکی نبوده بلکه فقط شبهی از انسان بوده است. قبل از ظهور مسیحیت یک فرقه مذهبی و فلسفی دیگر بوده است به نام «گنوستیک» Gnostiques که به عقیده پیروان آن خدا نیز «کلام» مرموز (Logos) است. تأثیر گنوستیک‌ها و «دوسهت»‌ها در بعضی از انجیل‌های مردود بسیار محسوس است. شاید همین مسئله بین آنها و انجیل‌های مردود اختلاف انداخته باشد؟ ایکن اینهم علت اختلاف نیست؟ چه، اولاً همه انجیل‌های مردود با این طرز فکر نوشته نشده‌اند؛ ثانیاً در بین انجیل‌های قانونی هم یکی هست که تأثیر تعالیم «گنوستیک»‌ها در آن شدیداً محسوس است و آن انجیل یوحنا است که با این عبارات شروع